

Journal of Heroic Literature

Print ISSN: 2783-0675 Online ISSN: 2783-0683

<https://heroic.lu.ac.ir>

Vol. 2, No. 2, Issue: 3, Autumn & Winter 2024

A Lacanian Investigation of Narcissism in the Character of Garshasb

Ebrahim Estaji¹

Mohammad Beyani²

1- Assistant Professor of Persian Language and Literature at Hakim Sabzevari University
(corresponding author) ebrahimestaji@yahoo.com

2- Master's degree in Persian language and literature from Hakim Sabzevari University

Article Info

Article Type:
Original Article

Received: 2024/06/08
Revised: 2024/07/07
Accepted: 2024/08/21
Published: 2024/10/22

Keyword:
Garshab,
Narcissism,
Lacan,
Multi-disciplinary.

Abstract

In the present article, through a presentation of narcissism and other concepts such as the Imaginary, Mirror Stage, and the Other from the point of view of Jacques Lacan, we try to study and analyze this psychoanalytical phenomenon in the character of Garshasb in the *Garshasb-Nameh*. This study shows that Zahak creates the sense of narcissism in Garshasb, because he plays the role of 'the other' for Garshasb. Garshasb's narcissism reaches its climax so as to turn him into a cruel and opinionated character. His deeds and behavior such as fighting dragons, toughness, flaunting and arrogance are rooted in his narcissism. With Zahak overthrown, Garshasb's narcissism subsides and he becomes a calm and peaceful character. In this research, the effect of his narcissism on other characters and on the overall progress of the story will be analyzed. The findings also showed how successful Asadi-Toosi was in the characterization of Garshasb and how well he had realized the psychological aspects of the character, keeping his epic and mythological attributes.

Cite this article: Estaji, E., & Baiani, M. (2024). A Lacanian Investigation of Narcissism in the Character of Garshasb. *Journal of Heroic Literature*, 2(2), 1-16.
doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2024.2.3.01>

© The Author(s)

Publisher: Lorestan University



ادبیات پهلوانی، نشریه علمی دانشگاه لرستان

شاپا چاپی: ۲۷۸۳-۰۶۷۵ / شاپا الکترونیکی: ۲۷۸۳-۰۶۸۳

<https://heroic.lu.ac.ir>

سال دوم، شماره دوم، پیاپی سوم، پائیز و زمستان ۱۴۰۳

صفحات ۱-۱۶

سنجش «خودشیفتگی» در شخصیت گرشاسب بر پایه نظریه ژاک لکان

ابراهیم استاجی^۱

محمد بیانی^۲

۱- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری، (نویسنده مسئول) ebrahimestaji@yahoo.com

۲- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری، cb.bayani2@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۴/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۳۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۸/۰۱	در مقاله پیش‌رو، برآنیم تا با معرفی «خودشیفتگی» و دیگر مفاهیم مرتبط، از جمله «امر خیالی»، «مرحله آینه‌ای» و «غیر بزرگ» از دیدگاه ژاک لکان، این پدیده روانی را در شخصیت گرشاسب در گرشاسب‌نامه بررسی و تحلیل کنیم. این پژوهش نشان می‌دهد که ضحاک سبب ایجاد خودشیفتگی در گرشاسب می‌شود؛ زیرا برای او به‌مثابه «غیر بزرگ» است. این خود شیفتگی در شخصیت گرشاسب به اوج خود می‌رسد، تا جایی که او را بسیار بی‌رحم و خودرأی می‌کند. اعمال و رفتارهای وی از جمله نبرد با اژدهایان، زورآزمایی، خودنمایی و غرور نیز ریشه در خودشیفتگی او دارد. با سرنگونی ضحاک، خودشیفتگی گرشاسب نیز از بین می‌رود و تبدیل به شخصیتی آرام و صلح‌طلب می‌شود. در این پژوهش، تأثیر خودشیفتگی وی بر دیگر شخصیت‌ها و در کل، بر روند داستان نیز تحلیل می‌شود. دستاورد پژوهش حاضر، همچنین به ما نشان می‌دهد که اسدی توسی در پردازش شخصیت گرشاسب، تا چه حد موفق بوده و چقدر توانسته است همراه با حفظ صفات حماسی و اسطوره‌ای او، بُعد روانی وی را نیز به واقعیت نزدیک کند.
کلیدواژه‌ها: گرشاسب، خودشیفتگی، لاکان، میان‌رشته‌ای.	

استاد: استاجی، ابراهیم & بیانی، مهدی. (۱۴۰۳). سنجش «خودشیفتگی» در شخصیت گرشاسب بر پایه نظریه ژاک لکان / ادبیات پهلوانی. 1-16, 2(2),

doi: <http://doi.org/10.22034/heroic.2024.2.3.01>

ناشر: دانشگاه لرستان

© The Author(s)



۱. مقدمه

با به وجود آمدن مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، مطالعات میان‌رشته‌ای رونق فراوانی یافت. شاخه‌ای از این مطالعات، به پیوند ادبیات و علوم مربوط به روان انسان مانند روان‌شناسی و روان‌کاوی مربوط است. براساس تعریف ارائه شده از این شاخه، می‌توان به مطالعه روان‌شناختی نویسنده یک اثر، شخصیت‌ها و حتی تأثیر روانی آن بر مخاطبان پرداخت (Wellek, 2011: 75). این نوع مطالعات می‌تواند در تحلیل متون حماسی و آشکار ساختن لایه‌های پنهان آن سودمند باشد. چه بسا بتوان با تکیه بر این شیوه تحلیل، علت بسیاری از رفتارها و واکنش‌های شخصیت‌های یک اثر حماسی را دریافت.

گرشاسب از قهرمانان حماسی ملی ایران است، تا آنجا که منظومه‌ای به نام او توسط اسدی توسی (۴۶۵-؟ ه.ق.) به رشته تحریر درآمده است. به نظر برخی، گرشاسب‌نامه را می‌توان بعد از شاهنامه، بهترین اثر حماسی ایران دانست. شخصیت گرشاسب در این منظومه به‌گونه‌ای پرداخته شده است که می‌توان با تکیه بر آرای روان‌کاو مشهور فرانسوی، ژاک لکان (Jacques Lacan) (۱۹۰۱-۱۹۸۱ م.)، تحلیل تازه‌ای از این شخصیت ارائه کرد.

۲. پیشینه پژوهش

درباره گرشاسب، پژوهشگران به دیگر جنبه‌های شخصیتی او توجه کرده‌اند. به‌عنوان نمونه محمود براتی و علی محمد محمودی، در مقاله‌ای با عنوان «فرجام‌اندیشی در گرشاسب‌نامه اسدی توسی» به بررسی مرگ و معاد از دیدگاه قرآن در گرشاسب‌نامه پرداخته‌اند (براتی و محمودی، ۱۳۸۹: ۱۹۵-۱۶۹). ساناز رجبیان و مهدی نیک‌منش نیز در مقاله‌ای با عنوان «گرشاسب: شبه‌قهرمان حماسه اسدی» به بررسی و تحلیل کهن‌الگوهای «سایه» و «قهرمان» پرداخته‌اند (رجبیان و نیک‌منش، ۱۳۹۳: ۱۱۶-۹۳). کاظم دزفولیان و معصومه طالبی نیز در پژوهشی با عنوان «تحلیل صحنه آغازین و بخش مقدماتی منظومه‌های حماسی: بانوگشاسب‌نامه، برزنامه، بهمن‌نامه و گرشاسب‌نامه، بر پایه نظریه پراپ» به ردیابی خویشکاری در این منظومه‌ها، به‌ویژه در صحنه‌های آغازین آن‌ها پرداخته‌اند (دزفولیان و طالبی، ۱۳۲-۱۱۱).

از آرای لکان نیز در حوزه ادبیات فارسی، پژوهش‌های انگشت‌شماری انجام شده است، اما استفاده از این نظریه در متون حماسی فارسی بسیار محدودتر است. از جمله آن‌ها می‌توان به پایان‌نامه کارشناسی ارشد مجید هوشنگی با عنوان «نقد و تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های شاهنامه» اشاره کرد که در آن به تحلیل «داستان رستم و سهراب» با به‌کارگیری «فاز آینه» لکان پرداخته است (هوشنگی، ۱۳۸۸). همچنین سیده سمانه صالحی نیز در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «نقد و تحلیل روان‌کاوانه «داستان فرود» شاهنامه فردوسی (همراه با بررسی قابلیت‌های نمایشی آن)» این داستان را براساس امر خیالی لکان تحلیل و بررسی کرده است (صالحی، ۱۳۹۰). بهروز مهری نیز در مقاله‌ای با عنوان «خوانش لاکانی از غم‌نامه رستم و اسفندیار» با استفاده از نظریات لکان، خوانشی نوین از داستان رستم و اسفندیار ارائه داده است که در آن به نقش پدر/قانون و توهمات این پدر قانون‌گذار در شخصیت گشتاسب که منجر به اتفاقات مهمی در داستان می‌شود، پرداخته است (مهری، ۱۳۹۴: ۱۶۶-۱۴۱). از کاربردهای دیگر نظریات لکان نیز می‌توان برای نمونه به چند پژوهش اشاره کرد. حسین پاینده در مقاله‌ای با عنوان «نقد شعر "زمستان" از منظر نظریه روان‌کاوی لکان» با کاربرد این نظریه در شعر «زمستان» از مهدی اخوان‌ثالث، کاربردپذیری این مفاهیم در نقد ادبی را

نشان داده است (پاینده، ۱۳۸۸: ۴۶-۲۷). قهرمان شیری، بهروز مهری و سید آرمان حسینی آباریکی نیز در پژوهشی با عنوان «از لاکان تا مولانا (نگاه لاکانی به سیر رشد روانی سوژه در آرای مولانا)» سعی در تطبیق بخشی از نظریات لکان درباره سیر رشد روان انسان، با نظریات عرفانی مولانا در همین حوزه داشته‌اند (شیری و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۰۰-۸۱). همچنین شایده احمدزاده در پژوهشی با عنوان «ژاک لکان و نقد روان‌کاوی معاصر» تحولات ایجاد شده در روان‌کاوی توسط مفاهیم لکان را بررسی کرده است (احمدزاده، ۱۳۸۶: ۱۰۸-۹۳).

۳. بحث و بررسی

در این بخش از مقاله ابتدا به معرفی خودشیفتگی پرداخته و سپس با شرح آن از دیدگاه ژاک لکان، به معرفی و تحلیل شخصیت گرشاسب خواهیم پرداخت.

۳-۱. خودشیفتگی در افسانه‌های یونانی

خودشیفتگی یا نارسسیسم (Narcissism) مفهومی است روان‌شناسانه که برگرفته از افسانه‌های یونانی است. در افسانه چنین آمده است که نارسیس، پسر جوان زیبایی، حاصل ازدواج یک خدا و یک الهه بود. پدر و مادرش آینده وی را از پیشگویی جویا شدند و او جواب داد که اگر کودک به خود نگاه نکند، عمر زیادی خواهد کرد. هنگامی که نارسیس به سن رشد رسید، دختران و الهه‌های فراوانی را شیفته خود کرد، اما به این مسئله بی‌توجه بود. با وجود این وضع، دختران و الهه‌ها از نِمِسیس (Nemesis) خواستار مجازات او شدند. نِمِسیس صدای آن‌ها را شنید و مقدمات را طوری فراهم کرد که یک روز، نارسیس به‌هنگام شکار، مجبور شد برای رفع تشنگی به لب چشمه‌ای برود. وی در آنجا عکس خود را در آب چشمه مشاهده کرد و به شدت شیفته خویش شد. وی که از آن پس به دنیا بی‌اعتنا شده بود، روی تصویر خود چندان خم شد که پس از اندک زمانی جان سپرد (گریمال، ۱۳۹۱: ۶۰۵/۲).

۳-۲. خودشیفتگی از منظر ژاک لکان

ژاک لکان، روان‌کاو و فیلسوف برجسته فرانسوی با ارائه نظریات خود، تحول شگرفی در روان‌کاوی ایجاد کرد. از کشفیات مهم او می‌توان به تقسیم‌بندی ساختمان نفسانی انسان اشاره کرد. او سه ساحت برای دستگاه نفسانی قائل شد: ۱- امر خیالی (The Imaginary) که هسته اولیه آن مرحله آینه است. ۲- امر نمادین (The Symbolic) که حاکی از آن است که تنها آدمی واجد زبان تکلم است. ۳- امر واقع (The Real) که همواره با امر نمادین در تعارض باقی می‌ماند (موللی، ۱۳۹۳: ۲۰-۱۹).

امر خیالی اولین ساحت از ساحت‌های سه‌گانه ذهن انسان است. همان‌طور که ذکر شد، هسته اولیه این ساحت، «مرحله آینه» (The Mirror Stage) است. این مرحله بین شش تا هجده‌ماهگی رخ می‌دهد؛ هنگامی که کودک برای اولین بار خود را در آینه می‌بیند احساس شورشعفی (Jubilation) در او ایجاد می‌شود. این همچنین نخستین تصویر کلی (Gestalt) است که کودک از کالبد خود دریافت می‌کند (Lacan, 1966: 94). ذکر این نکته ضروری است که منظور از آینه، تنها جسم فیزیکی منعکس‌کننده نور یا Mirror نیست، بلکه می‌تواند صورت مادر نیز باشد که بازتاب خود کودک است.

همچنین کودک می‌تواند این بازتاب را در واکنش‌ها و رفتارهای کودک همس‌وسال دیگری نیز ببیند (King, 2001: 115).

خودشیفتگی آغازین، از مراحل رشد انسان است که در این مرحله شکل می‌گیرد. کودک اکنون با دیدن این تصویر، شیفته آن می‌شود و این امر باعث می‌شود تا پرده‌ای خیالی، عسرت و درماندگی او را بپوشاند، یعنی به‌واسطه تصویر کاملی که از بدن خویش می‌بیند، ناتوانی و عجز جسمانی و ناتوانایی در کنترل اعضای بدنش را فراموش می‌کند. در این مرحله، عامل ایجاد این پرده غفلت، من‌نفسانی (I) کودک است. کودک با دیدن این تصویر منسجم از اندام خویش، خود را موجودی مستقل از دیگران می‌پندارد (Lacan, 1966: 94). این حس استقلال و وابستگی نداشتن به دیگران، کودک را به‌سوی انطباق هویت (Identification) و تقلید می‌کشاند. انطباق هویت، مکانیسمی نفسانی است که طی آن کودک، تصویر خود را با تصویر فرد مدنظر مطابقت می‌دهد (Roudinesco, 2003: 30)؛ یعنی رفتار و حرکات او را تقلید می‌کند تا خود را مانند دیگران نشان دهد. درواقع کودک با تشخیص تصویر خود - - خود در آینه برای اولین بار با غیر بزرگ (The Other) به‌عنوان هم‌نوع خود مواجه می‌شود. احساسی که به تصویر خود دارد احساسی است توأم با تصرف قلبی و تعلق عاطفی، یعنی همان نارسیسیسم.

مرحله آینه، منشأیی جز انطباق هویت با تمنای (Desire) غیر (غیر بزرگ) ندارد. این انطباق چیزی جز پرمدعایی نیست؛ به‌عبارت دیگر، در این نوع انطباق هویت، من پرمدعا که عاملی درون ذهن انسان است، سعی بر آن دارد که جای غیر (غیر بزرگ) را بگیرد، یعنی خودشیفته، خود را از وابستگی به غیر برهاند و آن را وابسته به عاملی درونی کند. این به این معنی است که اگر من متفاخر پیروز شود و بتواند جای غیر بزرگ را بگیرد، فرد همواره به‌دنبال به‌دست‌آوردن میل و خواسته‌های خود است و دیگر نیازی به غیر بزرگ ندارد. نتیجه این اتفاق، چیزی جز تبختر، خودمحوری و تشکّل من‌فرعونی نخواهد بود (موللی، ۱۳۹۳: ۱۸۵).

احساس خود شیفتگی گاه شکل معکوس به خود می‌گیرد؛ از این‌رو، پرخاشگری (Aggressiveness) کودک از دیگر مشخصات مرحله آینه است. تصویر در آینه برای کودک به‌منزله تهدیدی برای طرد شدن از تمنای غیر است و از همین‌رو است که کودک به خصومت روی می‌آورد (موللی، ۱۳۹۳: ۱۹۱). یعنی ممکن است غیر بزرگ، به‌جای کودک، توجه خود را معطوف به تصویر او کند. این امر قطعاً برای کودک ناخوشایند است؛ بنابراین به تصویر پرخاش می‌کند و سعی می‌کند تا به‌نجوی آن را از بین ببرد. اینجا است که احساس خودشیفتگی وی از تماشای تصویر خود در آینه، تبدیل به پرخاشگری می‌شود. درواقع «امر خیالی منشأ اصلی پرخاشگری در روابط انسانی است» (استاوراکاکیس، ۱۳۹۴: ۴۰). این مرحله می‌تواند به‌مثابه مرحله‌ای آسیبی برای ساختمان نفسانی باشد؛ پس این احتمال وجود دارد که فرد در طول رشد دستگاه نفسانی‌اش در یکی از این سه ساحت توقف کند. از آسیب‌های آن می‌توان به پدیده آشناغریبی در روان‌کاوی فروید اشاره کرد^(۱).

در پایان یادآورد می‌شود که نهایت نارسیسیسم، مرگ و نابودی است؛ همان‌طور که در افسانه نارسیس نیز آمده است.

۳-۳. بررسی خودشیفتگی در شخصیت گرشاسب

۳-۳-۱. نگاه به شخصیت گرشاسب در اساطیر

گرشاسب (اوستایی: کرساسپه، سنسکریت: کرشاشو) به معنی دارنده اسب لاغر، پسر ثریته از بزرگ‌ترین و نامدارترین پهلوانان باستانی و حماسه ملی ایران است (خطیبی، ۱۳۹۰: ۳۹۹). شخصیت اساطیری او با شخصیت حماسی او تفاوت‌هایی دارد. از جمله اینکه در پایان حماسه گرشاسب‌نامه، وی می‌میرد، اما بنابه روایات موجود در اساطیر، او نمی‌میرد، بلکه به خواب می‌رود و در قیامت زرتشتی، جزو کسانی است که با گرز خود قیام می‌کند؛ زیرا ضحاک از زندان در کوه آزاد می‌شود و یک سوم مردم جهان را می‌بلعد. وظیفه شکست ضحاک در آخرالزمان به عهده گرشاسب است^(۲) (هینلز، ۱۳۹۳: ۶۳).

گرشاسب در شاهنامه فردوسی نقش کم‌رنگی را ایفا می‌کند. همچنین گرشاسب دیگری نیز در این اثر وجود دارد که دهمین پادشاه پیشدادی است و نه سال پادشاهی می‌کند (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۴۰۷)، اما او در گرشاسب‌نامه اسدی توسی، نقش محوری دارد و تقریباً در تمام طول داستان حضور دارد. از منابع اسدی توسی در نگارش این اثر، «کتاب گرشاسب» از ابوالمؤید بلخی است که از آن چندبار در تاریخ سیستان نام برده شده است (صفا، ۱۳۸۹: ۹۶).

۳-۳-۲. تقلید و انطباق هویت

همان‌طور که آورده شد، طبق گفته لکان، کودک عمل تقلید و انطباق هویت با دیگران را از شش‌ماهگی شروع می‌کند. گرشاسب نیز از کودکی به سبب رشد در محیطی مملو از پهلوانان و مشاهده اعمال پهلوانی فراوان، دست به تقلید از دیگران می‌زند و چون استعداد جسمانی دارد، زره بر تن کردن و نیزه و کمان به دست گرفتن را تمرین می‌کند. این تقلید در ابیات زیر نمایان می‌شود:

به روز نخستین چو یک‌ماهه بود	به یک ماه چو یک‌ساله بالا فزود
چو شد سیر شیر از دلیری و زور	ز گهواره شد سوی شیرنگ و بور
زره کرد پوشش به‌جای حریر	به‌جای بر دایه با گرز و تیر

(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۶۹)

بر اساس این نظریه، می‌توان گفت گرشاسب به مقتضای بودن در امر خیالی دست به این تقلید می‌زند. خودشیفتگی گرشاسب، از آمدن ضحاک و درخواست از او برای رفتن به جنگ با اژدهای سهمگین کلید می‌خورد. ضحاک خطاب به گرشاسب می‌گوید:

میان بست بایدش برتاختن	وزان زشت پتیاره کین آختن
------------------------	--------------------------

(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۷۱)

از این به بعد، ضحاک برای گرشاسب، کارکرد «غیر بزرگ» را دارد؛ به این معنی که گرشاسب، تصویر خود را در چهره ضحاک می‌بیند، شیفته این تصویر می‌شود و به دنبال جلب توجه اوست، اما در این میان عاملی تهدیدکننده وجود دارد. این عامل چیزی جز اژدهای سهمگین که بزرگی و شکوه آن، چشم ضحاک (غیر بزرگ) را پر کرده، نیست؛ زیرا اوصافی که ضحاک از بزرگی و عظمت آن اژدها نقل می‌کند، خطر طرد شدن از آرزومندی ضحاک (غیر)؛ یعنی از دست دادن توجه او را برای گرشاسب دارد. این اوصاف، آتش حسادت گرشاسب به تصویر ایجاد شده اژدها در چهره ضحاک را تندتر می‌کند؛ در ست مانند کودکی که به

تصویر ایجاد شده در آینه حسادت می‌ورزد و پرخاش می‌کند؛ زیرا غیر بزرگ توجه زیادی به آن دارد. از زبان ضحاک در وصف اژدها می‌خوانیم:

کنون آمدست اژدهایی پدید کز آن اژدها مه دگر کس ندید
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۷۱)

به بیان دیگر می‌توان گفت گرشاسب نگران است که اگر از جنگ با اژدها سر باز بزند، دیگر مرکز توجه اطرافیان (غیرهای کوچک) به‌ویژه ضحاک (غیر بزرگ) نباشد. به همین علت، وجود اژدها را تهدیدی برای از دست دادن این تمنا و توجه می‌داند و نیز یاد کردن از اژدها، واکنش پرخاشگرانه گرشاسب را به‌همراه دارد. بنابر دلایل یاد شده، گرشاسب که نمی‌خواهد کس یا چیز دیگری جای وی را در این آرزومندی بگیرد، نبرد را قبول می‌کند. او با قبول این نبرد جان‌فرسا، موفق می‌شود توجه دیگران را متوجه خود سازد؛ و این امر، خودشیفتگی او را تقویت می‌کند:

مهان بر ستایش گشادند لب همه روز ازین بُد سخن تا به شب
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۷۱)

پدر گرشاسب، اثرط، از پذیرش این نبرد از سوی فرزندش نگران می‌شود و او را به‌سبب این تصمیم، نکوهش می‌کند، اما در او اثری نمی‌پذیرد. نکوهش‌های اثرط این‌گونه بیان شده است:

به گرشاسب گفت اثرط شوربخت ز شاه از چه پذیرفتی این جنگ سخت
نه هر جایگه راست گفتن سزاست فراوان دروغست کان به ز راست
نگر جنگ این اژدها سرسری چنان جنگ‌های دگر نشمیری
...دمان اژدهایی است کز جنگ او سته شد جهان پاک بر چنگ او
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۷۲)

گویی اثرط نیز از این حس خودشیفتگی گرشاسب آگاه است؛ زیرا خطاب به او می‌گوید:

مشو غره زین مردی و زور تن به من بر ببخشای و بر خویش‌تن
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۷۲)

اما این کنش اثرط، یعنی توصیف عظمت و بزرگی اژدها و لزوم دوری از غرور، خودشیفتگی گرشاسب را شعله‌ورتر می‌کند و نقشی یاری‌دهنده در راستای شکوفایی این حس تفاخر دارد. گرشاسب چنین پاسخ پدر را می‌دهد:

شما را می و شادی و بم و زیر من و اژدها و گه و گرز و تیر
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۷۲)

تجلی این تحریک، حس تفاخر و خودشیفتگی گرشاسب به‌دست پدر، خودداری از به‌همراه بردن ده سوارکاری است که پدرش برای یاری او آماده کرده بود.

پیش‌تر در بخش معرفی نظریه لکان به این امر اشاره شد که حس استقلال از غیر، کودک را به‌سمت تقلید و انطباق هویت سوق می‌دهد. هدف کودک از این تقلید نیز معطوف کردن توجه غیر به خود است. مشابه این امر در این بخش از داستان به‌خوبی دیده می‌شود. قبل از رفتن گرشاسب به سوی اژدها، ضحاک مایل است تا هنرنمایی او را ببیند. وی می‌گوید:

سواری او نیز ما بنگریم به میدان هنرهای او بشمریم
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۷۲)

گر شاسب از این موقعیت استفاده می‌کند تا استقلال خود نسبت به غیر را به نمایش بگذارد و به همین دلیل در مقابل ضحاک، دست به اعمال پهلوانی و هنرنمایی‌های جنگی (انطباق هویت) می‌زند. این اعمال در واقع، بخشی از تلاش‌های وی برای به دست آوردن تمنا و توجه ضحاک است. درباره هنرنمایی او می‌خوانیم:

بینداخت ده تیر هر ده ز بر چو زنجیر پیوست بر یکدگر
به خاری سپر شش به هم بر بداشت بزد تیر و بیرون ز هر شش گذاشت

(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۷۳)

گر شاسب پس از هنرنمایی توانست تا حدودی نظر غیر را درباره عامل تحدیدکننده (اژدها) عوض کند. سخن ضحاک خطاب به گر شاسب این امر را تأیید می‌کند:

بدو گفت زین سان هنر کار تست تو دانی هم از اژدها کینه جست
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۷۴)

و همچنین تمنای خود به گر شاسب را این گونه بر زبان می‌آورد:

گر این کار گردد به دست تو راست در ایران جهان پهلوانی تو راست
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۷۴)

در واقع ضحاک با نشان دادن آرزومندی خود، تصمیم و انگیزه گر شاسب برای جنگیدن را بیشتر می‌کند؛ زیرا همان طور که گفته شد، گر شاسب به دنبال چیزی نیست، جز به دست آوردن تمنا و آرزومندی ضحاک. خودشیفتگی گر شاسب هنگامی بیشتر می‌شود که وی اژدها را نابود کرده و توانسته تمنا و توجه ضحاک را به خود جلب کند؛ زیرا به باور لکان «تنها آرزومندی و تمنای مادر نسبت به کودک است که او را به داشتن میل نفسانی نسبت به خویش قادر می‌سازد» (به نقل از: موللی، ۱۳۹۳: ۱۸۱). به بیانی دیگر تنها به برکت آینه، یعنی وجود مادر به عنوان غیر بزرگ است که کودک قادر به دسترسی به من متفاخر خود شده و می‌تواند نسبت به وجود خویش مایل و راغب شود. حال این آرزومندی ضحاک است که عامل توجه و میل گر شاسب به خود یا همان خودشیفتگی او است.

بهبو علیه شاه هند، مهراج، شورش می‌کند و او را شکست می‌دهد؛ سپس رابطه‌اش را با ضحاک قطع می‌کند. ضحاک برای نابودی بهبو، گر شاسب را فرامی‌خواند. گر شاسب که خود را مطلوب آرزومندی ضحاک می‌بیند، عازم می‌شود، اما پیش از رفتن وی، پدرش اثرط، نقش عاملی را ایفا می‌کند که سعی در نشان دادن عسرت و درماندگی گر شاسب در برابر ضحاک (غیر بزرگ) را دارد. وی این گونه گر شاسب را هشدار می‌دهد:

دم پادشاهان امید است و بیم یکی را سموم و دگر را نسیم
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۸۳)

و در مصرع دوم در بیت زیر، به عمل انطباق هویت وی با غیر بزرگ اشاره می‌کند و او را از این کار بر حذر می‌دارد:

به هر کار بر وی دلیری مکن مگو پیش او چون همالان سخن
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۸۳)

چنان که پیش تر در توضیحات مرحله آینه‌ای خواندیم، تصویر یکپارچه و منسجمی که کودک از خود در آینه می‌بیند، وی را فریب می‌دهد و این امر را مشتبه می‌کند که او نیز می‌تواند مانند دیگران رفتار کند، زیرا واجد این امر است. او از رفتار دیگران تقلید می‌کند تا به غیر بزرگ نشان دهد که مستقل است و توانایی و شایستگی جلب توجه و آرزومندی غیر بزرگ را دارد. به باور لکان این پدر است که با ورود به رابطه کودک و مادر (غیر بزرگ)، به او نشان می‌دهد که این تصویر منسجم، چیزی جز فریب نیست. بدین ترتیب، کودک به شرط قبول کردن پدر، وارد مرحله امر نمادین می‌شود (موللی، ۱۳۹۳: ۱۰۱). در اینجا نیز پدر گرشاسب است که سعی در نشان دادن ضعف و ناتوانی او و پوچ بودن تصویر ایجاد شده در چهره ضحاک را دارد و در چندین بخش از داستان این امر را به او گوشزد می‌کند، اما گرشاسب نصیحت پدر را قبول نمی‌کند و همچنان به راه خود ادامه می‌دهد.

در اینجا نیز خودشیفتگی گرشاسب سبب می‌شود تا از به همراه بردن سپاه بزرگ ضحاک به هند سر باز بزند و از یاران اندک خود که از سیستان به همراه خویش آورده است، سود ببرد:

گو پهلوان گفت چندین سپاه نباید، که دش‌خوار و دورست راه
مرا لشکری کآزمون کرده‌ام همین بس که از زاول آورده‌ام
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۸۶-۸۵)

اما بالاخره به اصرار ضحاک از این کار چشم می‌پوشد و از لشکر او چندین هزار نفر گزیده می‌کند. گرشاسب به درگاه مهرآج، پادشاه هند، می‌رود و از آنجا به بهو نامه می‌نویسد. در این نامه نیز بازتابی از خودشیفتگی وی دیده می‌شود. گرشاسب خطاب به بهو می‌نویسد:

به جنگ شما خود نباید کسم که من با شما پاک تنها بسم
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۹۲)

۳-۳-۳. درهم‌تنیدگی خودشیفتگی و خشونت

در این بخش داستان درهم‌تنیدگی خشونت و خودشیفتگی گرشاسب به نمایش گذاشته شده است. گرشاسب کار بهو را تمام می‌کند. بعد از آن به خواهش مهرآج به سرندید که به دست خویشاوندان بهو افتاده، لشکر می‌کشد. در راه به جزیره‌ای می‌رسد که در آن نسناس‌ها زندگی می‌کنند. آن‌ها دو نفر از سپاهیان گرشاسب را تباہ می‌کنند. اگرچه یکی از سپاهیان درباره قدرت جسمانی نسناس‌ها این‌گونه می‌گوید:

به بالا یکایک چو سرو بلند به اندام پرموی چون گوسپند...
دو زیشان در آرنند پیلی به زیر کشند و خورند و نگردند سیر
یکی به ز ما صد به جنگ و ستیز فزونشان تک از تازی اسپان تیز
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۲۶)

اما پاسخ گرشاسب شنیدنی است:

سپهبد به دادار سوگند خورد که امروز تنها نمایم نبرد
کشم هرچه نسناس آیدم پیش اگر صد هزارند و زین نیز بیش
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۲۶)

به بیانی دیگر اگرچه گرشاسب وصف قدرتمندی نسناس‌ها را می‌شنود، اما خودشیفتگی آمیخته با پرخاش و خشم وی هرگز این اجازه را نمی‌دهد تا انتقام خون دو سپاه کشته شده را نگیرد، پس به مقتضای خودشیفتگی‌اش، تنها و بدون کمک به جنگ نسناس‌ها می‌رود. می‌توان ادعان داشت که گرشاسب قطعاً می‌توانست از این نبرد اجتناب کند یا با تنی چند از سپاهیان انبوه خود این کار را انجام دهد؛ زیرا همان‌طور که آمد، وصف زور و درشتی جثه‌های نسناس‌ها را شنیده بود، و گرفتن کمک در برابر چنین موجودات قدرتمندی با منطق سازگار است، اما این خودشیفتگی وی است که اجازه گرفتن کمک را به او نمی‌دهد.

نمونه بارزتر این درهم‌آمیختگی خودشیفتگی و خشونت، در جنگ او در جزیره اژدهایان است. گرشاسب که پس از شکست بهو و پسرش که سرندیب به‌دست او افتاده بود، به گشت‌وگذار و دیدن جزایر گوناگون می‌پردازد. وی به‌همراه سپاهیان‌ش به جزیره‌ای می‌رسند که وصف آن این‌گونه آمده است:

برفتند و آمد جزیری پدید	که آنجا به‌جز اژدها کس ندید
بدان‌سان بزرگ اژدها کز دو میل	بیوباشتندی به دم زنده پیل
ز زهرش همه کوه و هامون سیاه	دم و دودشان رفته بر چرخ و ماه
یکایک پراکنده بر دشت و غار	زبان چون درخت و دهان چون دهار

(اسدی طوسی، ۱۳۸۹: ۱۶۲)

گرشاسب که به یاد اولین اژدهایی که کشت، هوس اژدهاکشی به سرش می‌زند؛ تصمیم به نبرد با آن‌ها می‌گیرد، در صورتی که می‌توانست از این نبرد نیز چشم‌پوشی کند. همچنین همراهانش با یادآوری خطرات کشنده ممکن، سعی می‌کنند تا او را از این تصمیم منصرف کنند:

سپهبد برآراست رفتن به جنگ	گرفتند دامنش گردان به چنگ
همی گفت هرکس که با جان ستیز	مجوی و مشو در دم رستخیز

(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۶۲)

و سپس شروع به وصف موجودات آن منطقه می‌کنند، اوصافی که ترس و وحشت فراوانی را به مخاطب انتقال می‌دهند:

بسی اژدها دمان ایدر است	که آن کش تو کشتی بسی مهتر است
... بدین گونه مار است کز زهر تاب	کند مرد را آرزومند آب
لبان کفته و تشنه و روی زرد	بود دل طپان تا بمیرد به درد
همان نیز مار است کز زهر و خشم	بمیرد هرآنکس بر افکند چشم

(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۶۲)

طبق اوصاف مذکور در ابیات بالا، وجود واژه‌هایی چون «زهر» و «مرگ» و چنین وصفی از اژدها (در مصرع دوم از بیت اول می‌خوانیم: از آن اژدهایی که گشتی بسیار بزرگ‌تر است) و مار زهرآلود، دلایل کافی برای انصراف از نبرد را دارند، اما نه‌تنها گرشاسب منصرف نمی‌شود، بلکه گویی آتش پرمدعایی و غرور و خودشیفتگی‌اش شعله‌ورتر می‌شود:

سپهبد برآشفت و گفت از نبرد	مرا چرخ گردان نگوید که گرد
کزین جایگه برنگردم کنون	مگر رانده از اژدها جوی خون

(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۶۳)

او باز هم به مقتضای خودشیفتگی اش، از هیچ کس طلب یاری نمی‌کند:
 نه بور نبردی به‌کار آیدم نه زایدی کسی دستیار آیدم
 (اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۶۳)
 وی پس از اینکه تمام جزیره را از وجود اژدها و مار خالی می‌کند، به گشت‌وگذار خود در جزایر دیگر ادامه می‌دهد.

در نمونه بعدی از این درهم‌تنیدگی خشونت و خود شیفتگی می‌خوانیم که گر شاسب به جزیره سگسار می‌رسد و وصف آن را از ملاح می‌شنود:

سپاهی که سگسار خوانندشان دلیران پیکار دانندشان
 چو غولانشان چهره، چون سگ دهن بسان بُزان موی پوشیده تن
 (اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۶۹)

این توصیف به بیست بیت می‌رسد. در ابیات پایانی این توصیفات، سخنی از ملاح آورده می‌شود که نشان می‌دهد گرشاسب باز هم اندیشه جنگ و خشونت را در سر می‌پروراند است. او به گرشاسب می‌گوید:

بسی رزم کردی به پیروز بخت نیامدت پیش این چنین رزم سخت
 (اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۶۹)

این ابیات و توصیفات هنگامی است که تازه به آن جزیره رسیده‌اند؛ یعنی نه به آن‌ها هجوم آورده‌اند تا به بهانه انتقام بجنگند و نه حتی سپاه سگساران را دیده‌اند، اما با تأکید بر واژه‌هایی مانند «پیروز» و «رزم سخت» در بیت بالا، این استنباط که گر شاسب بدون هیچ بهانه‌ای، اندیشه جنگ و خون‌ریزی در سر داشته، درست می‌نماید. همچنین واکنش گرشاسب به بیت بالا نیز این ادعا را تصدیق می‌کند: «بشد زان دژم گرد لشکر پناه» (اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۷۰)؛ زیرا اگر اندیشه نبرد نداشت، دلیلی وجود نداشت که: ۱- ملاح آن را بر زبان بیاورد. ۲- گرشاسب از آن سخن ملاح ناراحت شود.

این حالت تهاجمی و اندیشه جنگ در سر داشتن که نمونه‌هایی از آن در مورد جزیره اژدهایان، سگسارها و سناس‌ها آورده شد، چیزی جز تجلی و چیرگی نارسیسیسم و من متفاخر و پرمدعا نیست؛ زیرا با استناد به آنچه پیش‌تر از نظریه لکان گفته شد، در امر خیالی، من متفاخر انسان که عاملی درون ذهن است، تمام سعی خود را می‌کند تا بتواند خود را جایگزین توجه و تمنای غیر بزرگ کند؛ یعنی خود شیفتگی کودک که وابسته به تمنا و توجه غیر بزرگ است را وابسته به خود کند. پس می‌توان نتیجه گرفت که این نبردهای غیر ضروری گر شاسب، از نتایج مستقل شدن از تمنای غیر بزرگ است. به بیان دیگر، گر شاسب با جنگ و خشونت و یک‌تنه به نبرد رفتن، در راستای جلب توجه و تمنای من متفاخر خویش، این من را خوراک می‌دهد و هرچه بیشتر این امر اتفاق می‌افتد، به میزان خودشیفتگی و خشونتش که با هم رابطه مستقیم دارند، افزوده می‌شود؛ تا جایی که به نهایت بی‌رحمی و خودمحوری کشانده می‌شود که در ادامه مقاله، پدیدار شدن این امر در خلال داستان نشان داده می‌شود.

۳-۲-۴. اوج خودشیفتگی و بی‌رحمی

اوج درهم‌تنیدگی خشم و خودشیفتگی هنگامی است که گرشاسب از هندوستان به ایران برمی‌گردد و به نزد ضحاک می‌رود. روزی با غلامان خود در راه برگشت از دربار ضحاک، به دژ هوخت گنگ می‌رسند و در آن،

زمانی می‌آسایند. هنگام پرسه زدن در آن اطراف، به باغ خرمی می‌رسند. گرشاسب برای شستن صورت خود و غلامان برای سود بردن از درختان رز موجود در باغ، وارد آن می‌شوند:

به باغی تماشاکنان گرد گرد درون رفت تا رخ بشوید ز گرد
همی گشت با ریدگان سرای رزی چند دیدند آنجا به پای
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۹۳)

صاحب باغ از اینکه چند نفر بدون اجازه وارد باغ او شده‌اند، خشمگین می‌شود و می‌گوید:
که ره سوی این رز شما را که داد؟ کدام ابله گرچه این در گشاد؟
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۹۳)

این خبر به گوش گرشاسب می‌رسد و وی واکنشی با نهایت خشونت بروز می‌دهد. او تمام خانواده و خاندان صاحب باغ را که در آن دژ هستند، می‌کشد، غیراز برادرش. توصیف این اتفاق را این‌گونه می‌خوانیم:
بر آن روستایی گره هرکه بود برآشفتم وز ایشان یکی را ربود
بزد بر دو تن هر سه تن را بکشت گرفت آنکه ریش کههد به مشتم
سرش کند و در زیر پی کرد خرد همه ده به تاراج و آتش سپرد
که و مه ز پیوند او هرکه یافت همه کشت وز آنجا سوی شه شتافت
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۹۳)

برادر صاحب باغ شکایت را به شیرویه، حاجب دربار ضحاک می‌رساند. آن‌ها قرار می‌گذارند روزی که گرشاسب به دربار ضحاک بیاید، در حضور آن دو، شکایت برادر صاحب باغ علنی شود؛ شیرویه نیز او را حمایت کند، اما وقتی در آن روز برادر صاحب باغ این کار را انجام می‌دهد، بلافاصله به‌دست گرشاسب، کشته می‌شود:
مه چرخ کین برکشید از نیام سر از تن بیندا ختش بیست گام
به چرخ و مه و مهر سوگند خورد کزین پس فرستم به هر جای مرد
گشم هرچه زین تخمه آرم به‌دست اگر خود بر شاه دارد نشست
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۹۵)

این بی‌رحمی و خودمهوری، ریشه در خودشیفتگی او دارد. درواقع وی با پروبال دادن نارسیسیسم خود، آن‌چنان مغلوب این حس شده است که حتی جواب کوچک‌ترین مخالفت و اعتراضی را تنها با شمشیر می‌دهد و همان‌طور که در این داستان آمد، برادر صاحب باغ را پیش چشم ضحاک، می‌کشد. از دیدگاه لکان، این امر از مخاطرات مرحله آینه است، یعنی استقلال و درونی شدن خودشیفتگی که از تبعات آن خودمهوری، بی‌رحمی، فرعون بودن و نابودی است. این خشونت برآمده از خودشیفتگی بیمارگونه، در شخصیت گرشاسب چنان عمق گرفته که گویی تبدیل به عاملی غریزی شده است و تا حدی اوج گرفته که وی شیرویه را نیز به‌دلیل مخالفت تهدید به مرگ کند و خطاب به شیرویه می‌گوید:

شب و روز ار آرند با من ستیز به خنجر کنم هردو را ریزریز
...نه از پشت پاکم اگر تن‌درست بمانم ترا و آن‌که هم‌پشتت دوست
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۹۶)

و نیز به مرحله‌ای از خودرایی می‌رسد که میل و تصمیم خود را برتر و مهم‌تر از تصمیم شاه برمی‌شمرد و اینجاست که استقلال از غیر آشکارا به نمایش گذاشته می‌شود. وی خطاب به ضحاک می‌گوید:

اگر شـه کند آنچه از وی رواست و گرنه کنم من خود آنچه‌ام هواسـت
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۱۹۶)

به عبارت دیگر، گرشاسب دیگر برای خود شیفته بودن نیازی به تمنا و آرزومندی و توجه ضحاک ندارد، زیرا من متفاخر او، خود را جایگزین ضحاک کرده است، یعنی گرشاسب به دنبال آرزومندی و توجه خود است، نه ضحاک. از همین روست که در بیت بالا خطاب به ضحاک با لحنی متکبرانه، برتری میل و هوای خود بر امر و دستور ضحاک را بیان می‌کند.

در جنگ گرشاسب با شاه کابل نیز، به جمله‌ای از زبان شاه کابل برمی‌خوریم که افراط در خشونت گرشاسب را تأکید می‌کند. گرشاسب پس از شبیخون زدن به سپاهیان فرزند شاه کابل که به سیستان آمده و اثرط را شکست داده بودند، بسیاری از سپاهیان را کشت و به کابل لشکر کشید. شاه کابل که از جنگ طلبی او متعجب شده بود، به درد آمد و گفت:

همی گفت کابل شه از غم به درد نباشد چنین تند و خون خوار مرد
که خون سران ریخت چندین هزار دگرباره جوید همی کارزار
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۲۳۵)

۳-۵. گرشاسب، تهدیدی برای قدرت ضحاک

ضحاک از خودمحوری و خودشیفتگی افراطی گرشاسب نگران می‌شود. او که جایگاه خود را به‌عنوان غیر بزرگ و همچنین پادشاه قدرتمند در خطر می‌بیند، از گرشاسب می‌خواهد برای تأدیب منهراس و افریقی که عاصی شده‌اند، به آن‌ها حمله کند. گرشاسب قبول می‌کند اما اثرط، پدر گرشاسب، از نیت ضحاک خبردار می‌شود و بار دیگر همان نقش پیشین خود را ایفا می‌کند. از زبان اثرط خطاب به فرزندش می‌خوانیم:

که هرکار که او با تو گوید همی ز ترس تو مرگ تو جوید همی
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۲۴۸)

مصرع دوم را می‌توان این‌گونه تفسیر کرد: ضحاک می‌خواهد با سوءاستفاده از خودشیفتگی تو، تو را به کام مرگ و نابودی بکشاند! پس از ایراد این سخنان، اثرط شروع به وصف زور بازوی منهراس و سختی راه می‌کند، اما مانند قبل، این سخنان نه‌تنها این پهلوان خودشیفته را منصرف نمی‌کند، بلکه وی را در این راه مصمم‌تر می‌کند.

۳-۶. سرنگونی ضحاک، پایان خودشیفتگی و آغاز تحول گرشاسب

اثرط درمی‌گذرد. فریدون ضحاک را سرنگون می‌کند. گورنگ، برادر گرشاسب، نیز درمی‌گذرد و گرشاسب سرپرستی پسرش، نریمان، را برعهده می‌گیرد. از این نقطه از داستان به بعد، سیر شخصیتی گرشاسب دگرگون می‌شود. بیشترین تأثیر بر این تحول را سرنگونی ضحاک می‌گذارد. با سقوط ضحاک، تصویری که منشأ خودشیفتگی گرشاسب بود نیز از بین می‌رود و همین امر، گرشاسبی را که دائم اندیشه جنگ و کشتن را در سر داشت و به‌خاطر نارسیسیسم بیمارگونه و مستقلش تنها رأی خود را صائب می‌دید و مخالفان را به لبه شمشیرش می‌سپرد، تغییر می‌دهد. این تغییر که در ادامه نمونه‌هایی از آن خواهد آمد، به گرشاسب شخصیتی آرام، صلح‌طلب، خردورز و ناصح می‌دهد. دیگر اثری از کشت و کشتارهای بی‌رحمانه او دیده نمی‌شود. تمام این تحولات، یا به بیان دیگر چرخش گرشاسب از خشونت و خودشیفتگی به صلح و خردورزی با از بین رفتن

همان تصویر فریب‌دهنده اتفاق می‌افتد، یعنی نابودی ضحاک. از دیدگاه لکان نیز کودک پس از پی بردن به پوچی تصویر در آینه، پرده‌ای که عجز و ناتوانی او را پوشانده بود، کنار می‌رود و کودک با واقعیت ذاتی خویش روبه‌رو می‌شود. از این‌رو دیگر سعی در تقلید از غیر و مستقل پنداشتن خود نمی‌کند. در نتیجه احساس خود شیفتگی او فروکش می‌کند و آماده ورود به امر نمادین می‌شود. در ادامه به چند نمونه از این تغییر اشاره می‌شود.

گرشاسب و نریمان با نامه‌ای از طرف فریدون به دربار دعوت می‌شوند، اما گرشاسب دیگر پادشاه (فریدون) را به چشم غیر بزرگ نمی‌بیند. به توران می‌روند و چندی می‌آسایند و سپس گرشاسب به خاقان چین نامه می‌نویسد تا وی را به اطاعت از فریدون دعوت کند، اما دیگر اثری از لحن تند و کلمات تحقیر کننده نیست. برعکس، نامه‌ای است با لحنی منطقی و مهربان.

خاقان توطئه‌ای می‌چیند تا برادرزاده‌اش تکین‌تاش در نبردی مقابل گرشاسب هلاک شود و نگرانی وی از وجود برادرزاده‌اش به مثابه تهدیدی برای حکومت از بین برود؛ اما گرشاسب خود شیفته‌ای که تاب دیدن کوچک‌ترین مخالفت و تعرض را نداشت و جواب آن را با شمشیر خود می‌داد، اکنون با دیدن این وضعیت، خون سردی خود را حفظ کرده و نریمان را به جنگ با تکین‌تاش، برادرزاده خاقان، می‌فرستد (اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۳۰۸).

در جایی دیگر از داستان می‌بینیم هنگامی که خاقان از اطاعت فریدون سر باز می‌زند، گرشاسبی که همیشه خواستار نبرد و زورآزمایی بود، این بار سپاه را به نریمان می‌دهد و پس از آموزش چند تاکتیک لشکر داری و لشکر کشی، پند و نصیحت را آغاز می‌کند. گرشاسب که دیگر خود شیفتگی را کنار گذاشته، به نریمان این‌گونه پند می‌دهد:

بدان‌گه که آراست خواه مصاف منی بفرکن از سر گه نام و لاف
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۳۱۶)

این نکوهش کردن غرور و خود شیفتگی، از دیگر نشانه‌های تحول شخصیت گرشاسب است؛ به گونه‌ای که این سخنان گرشاسب کاملاً برخلاف رفتار او قبل از این تحول است. کمی بعدتر، در داستان می‌خوانیم که گرشاسب هنگامی که خاقان را در بند نریمان می‌بیند، واکنشی بسیار متفاوت از گذشته بروز می‌دهد:

چو فغفور را دید، شد پیش باز نشانند از بر تخت و بردش نماز
بسی خواست زو پوزش دلپذیر که این بد که پیش آمد از من مگیر
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۳۶۲)

در نماز بردن فغفور و پوزش بسیار خواستن می‌توان اوج این تحول را تماشا کرد. گرشاسبی که می‌گفت اگر پادشاه این کار را انجام ندهد، خودم به انجام می‌رسانم، اکنون خود را در طوق فرمان فریدون می‌داند. وی خطاب به فغفور می‌گوید:

تو دانی که پیش فریدون شاه من از دل یکی بنده‌ام نیک‌خواه
نشاید به‌جز کام او کردم که فرمانش طوقی است بر گردنم
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۳۶۲)

آخرین نبرد وی با پسر شاه طنجه است، بر سر ندادن خراج. اما نمی‌توان آن را نبردی خونین دانست؛ چراکه حتی گرشاسب در نامه‌ای پیش از جنگ به شاه طنجه او را دعوت به صلح می‌کند. وی در آن نامه خطاب به شاه طنجه می‌گوید:

اگر باز بفرستی آن خواسته چنان هم که بودست آراسته
هم از من بود پایه‌ات نزد شاه هم از شاه یابی بزرگی و جاه
(اسدی توسی، ۱۳۸۹: ۳۸۵)

این در حالی است که گرشاسب در زمان ضحاک، راهی جز جنگ و کشتن نمی‌دانست. سرانجام، در پایان داستان، وی در هنگام شکار از اسب می‌افتد و سخت بیمار می‌شود. نریمان را پند می‌دهد و از دنیا می‌رود.

۴. نتیجه‌گیری

شخصیت گرشاسب در گرشاسب‌نامه اسدی توسی، از سیر تحول روانی خاصی برخوردار است؛ به طوری که می‌توان از دیدگاه ژاک لکان به وی نگاه کرد و عنصر خودشیفتگی را در آن دید. وی که در آغاز داستان گرشاسب را به مثابه غیر بزرگ می‌یابد، شیفته تصویر ایجادشده از خویش در چهره ضحاک می‌شود. این حس خود شیفتگی وی که حاصل رابطه احساسی با تصویر خویش است، در طول کل داستان، تأثیرات فراوانی می‌گذارد. از جمله این تأثیرات می‌توان به نبردهای غیر ضروری وی مانند حمله به اژدهایان و مارهای خطرناک موجود در جزیره‌ای، حمله به سگساران، بی‌رحمی و خودمحوری و خودخواهی او در ماجرای باغ و کشتن تمام خویشاوندان صاحب باغ، خودرأیی او در برابر ضحاک بر سر کشتن شیرویه که طرفداری برادر صاحب باغ را کرده بود، اشاره کرد.

پس از سقوط ضحاک به دست فریدون، تحول عظیمی در شخصیت گرشاسب رخ می‌دهد. این تحول به دلیل از میان رفتن تصویر مذکوری است که در چهره ضحاک ایجاد شده بود. از این به بعد گرشاسب تبدیل به شخصیتی آرام، صلح‌طلب، ناصح و خردورز می‌شود. این تحول را می‌توان در گفتار (در نامه‌اش به پسر شاه طنجه) و رفتار او (نماز بردن خاقان و پوزش فراوان خواستن بابت در بند کردن او) مشاهده کرد. از تحلیل‌ها و بررسی‌های انجام شده در این مقاله، می‌توان نتیجه گرفت که اسدی توسی در پردازش این شخصیت بسیار موفق بوده و توانسته با پرورش دادن عناصر و ویژگی‌های حماسی-اسطوره‌ای آن، بُعد روانی و رفتاری‌اش را نیز به واقعیت نزدیک کند، به طوری که قابلیت آن را پیدا کرده است تا کنش‌های او را با علم روان‌کاوی و روان‌شناسی امروزی تطبیق داد.

پی‌نوشت

۱- فروید آشنا غریبی را ترسی می‌داند که منشأ آن برای ما معلوم نیست، زیرا مربوط به امری سرکوب‌شده در کودکی است که در ناخودآگاه ساکن است (Thurschwell, 2000: 118). این امر، پدیدارهای گوناگونی دارد. از جمله: ترس از تاریکی، هراس از تنهایی، جن و پری، روح و شیخ و ...

۲- در اوستا نسکی به نام «سوتکر نسک» وجود داشته که در فرگرد ۱۵ آن، درباره گرشاسب مطالب فراوانی وجود داشته، اما متأسفانه از بین رفته است (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۴۰۷). هم‌چنین در اوستا آمده است که فره ایزدی سه‌بار از جمشید جدا شد که بار سوم به دست گرشاسب رسید (اوستا، ۱۳۸۵: ۴۹۱/۱). هم‌چنین

به عقیده ژاله آموزگار، گر شا سب نخستین پزشک درمان گر مردمان و سومین فردی است که هوم را مطابق آیین می فشارد (آموزگار، ۱۳۹۰: ۳۶۲).

منابع

- احمدزاده، شیده، (۱۳۸۶)، «ژاک لاکان و نقد روان کاوی معاصر»، پژوهشنامه فرهنگستان هنر، سال دوم، شماره ۴، ۱۰۸-۹۳.
- استاوراکاکیس، یانیس، (۱۳۹۴)، لاکان و امر سیاسی، ترجمه محمدعلی جعفری، چاپ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.
- اسدی، توسی، (۱۳۸۹)، گرشاسب نامه، به تصحیح حبیب یغمایی، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب.
- آموزگار، ژاله، (۱۳۹۰)، زبان، فرهنگ و اسطوره، چاپ سوم، تهران: معین.
- اوستا، (۱۳۸۵)، ۲ جلدی، به گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، چاپ دهم، تهران: مروارید.
- اوشیدری، جهانگیر، (۱۳۷۱)، دانشنامه مزدیسنا، چاپ اول، تهران: مرکز.
- براتی، محمود و محمودی، علی محمد، (۱۳۸۹)، «فرجام اندیشی در گرشاسب نامه اسدی توسی»، پژوهش دینی، سال نهم، شماره ۲۱، ۱۹۶-۱۶۹.
- پاینده، حسین، (۱۳۸۸)، «نقد شعر "زمستان" از منظر نظریه روان کاوی لاکان»، زبان و ادب پارسی، سال سیزدهم، شماره ۴۲، ۴۶-۲۷.
- خطیبی، ابوالفضل، (۱۳۹۰)، «گرشاسب»، فردوسی و شاهنامه سرایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۴۲۲-۳۹۹.
- دزفولیان، کاظم و طالبی، معصومه، (۱۳۹۰)، «تحلیل صحنه آغازین و بخش مقدماتی منظومه های حماسی: بانوگشاسب نامه، برزنامه، بهمن نامه و گرشاسب نامه، برپایه نظریه پراپ»، تاریخ ادبیات، سال چهارم، شماره ۶۸، ۱۳۲-۱۱۱.
- رجبیان، ساناز و نیکمنش، مهدی، (۱۳۹۳)، «گرشاسب: شبه قهرمان اسدی توسی»، شعرپژوهی، سال ششم، شماره ۳، ۱۱۶-۹۳.
- شیری، قهرمان و مهری، بهروز و حسینی آباریکی، سید آرمان، (۱۳۹۱)، «از لاکان تا مولانا (نگاهی لاکانی به سیر رشد روانی سوژه در آرای مولانا)»، ادبیات عرفانی، سال سوم، شماره ۶، ۱۰۰-۸۱.
- صالحی، سیده سمانه، (۱۳۹۰)، «نقد و تحلیل روان کاوانه داستان فرود شاهنامه فردوسی (همراه با قابلیت های نمایشی آن)»، پایان نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما محمدرضا صالحی مازندرانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۸۹)، حماسه سرایی در ایران، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
- موللی، کرامت، (۱۳۹۳)، مبانی روان کاوی فروید-لاکان، چاپ نهم، تهران: نشر نی.
- مهری، بهروز، (۱۳۹۴)، «خوانش لاکانی از غم نامه رستم و اسفندیار»، شعر پژوهی (بوستان ادب)، سال هفتم، شماره ۴، ۱۶۶-۱۴۱.
- ولک، رنه و وارن، اوستین، (۱۳۹۰)، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ سوم، تهران: انتشارات نیلوفر.

هوشنگی، مجید، (۱۳۸۸)، «نقد و تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های شاهنامه»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. استاد راهنما حسینعلی قبادی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس.
هینلز، جان، (۱۳۹۳)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ هفدهم، تهران: چشمه.

Freud, S. (1949), *Group Psychology and the Analysis of the Ego* (J. Strachey, Trans.), London: The Hogarth Press Ltd.

King, Robert, (2001), "Mirror Stage", *A Compendium of Lacanian Terms*. Huguette Glowinski, et al (Eds), London: Free Association Books, 114-118.

Lacan, J. (1966), *Écrits*, Paris: Éditions du Seuil.

Roudinesco, E. (2003), "The mirror stage: an obliterated archive" (B. Bray, Trans.) *The Cambridge Companion to Lacan*, UK: Cambridge University Press, 25-34.

Thurschwell, Pamela (2000), *Sigmund Freud*, R. Eaglestone (Ed), London: Routledge.